

## نظریه نظام جهانی:

### توانمندی‌ها و محدودیت‌های یک دیدگاه رادیکال\*\*

چکیده:

نظریه نظام جهانی در اصل از حوزه‌ای خارج از روابط بین‌الملل (مطالعات اجتماعی/جامعه‌شناسی) وارد این حوزه مطالعاتی شده است، و از نظریه‌های مخالف جریان اصلی (mainstream) و منتقد محسوب می‌شود. این نظریه برخلاف نظریه‌های جریان اصلی که به توصیف، توضیح، و تبیین آنچه «واقعیت موجود» تلقی می‌شود بسنده می‌کنند و مبانی فرانظری علم‌گرایانه خود را مورد بازاندیشی قرار نمی‌دهند، موضعی انتقادی هم نسبت به «واقعیت» روابط بین‌الملل و هم رشته روابط بین‌الملل و مبانی شناختی آن دارد. این مقاله در پی آن است که با نگاهی به برداشت‌های فرانظری و محتوایی نظریه نظام جهانی، توانمندی‌ها و محدودیت‌های آن را به‌عنوان یک دیدگاه انتقادی رادیکال نشان دهد. بخش اول مقاله شامل بررسی مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریه است؛ بخش دوم به برداشت آن از ماهیت و محتوای روابط بین‌الملل می‌پردازد؛ و بخش سوم نگاه آن را نسبت به امکانات تحول در نظام موجود مورد بررسی قرار می‌دهد. مقاله با نتیجه‌گیری‌ای که شامل جمع‌بندی و ارزیابی است به پایان می‌رسد.

واژگان کلیدی:

نظام جهانی، نظریه روابط بین‌الملل، رادیکالیسم، نظام بین‌دولتی.

\* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«جنش زنان و روابط بین‌الملل»، سال ۷۸، شماره ۴۵ - «تجدد و زمینه‌سازی ظهور جنبش‌های اجتماعی در غرب»، سال ۷۸، شماره ۴۶ - «فمینیسم در عرصه سیاست‌گفتمان»، سال ۸۱، شماره ۵۷ - «جنش زنان و مفاهیم بنیادین سیاست»، سال ۸۲، شماره ۵۹ - «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، سال ۸۳، شماره ۶۳ - «سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، سال ۸۳، شماره ۶۵ - «بازبینی نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل»، سال ۸۴، شماره ۶۷.

\*\* این مقاله بخشی از طرح پژوهشی با عنوان مقایسه نظریه انتقادی بین‌المللی و نظریه نظام جهانی است که با شماره ۲۱۰۲۰۱۹/۱/۰۱ با حمایت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

## مقدمه

نظریه نظام جهانی (world-system theory) بیش از همه با نام ایمانوئل والرشتاین (Imanuel Wallerstein) جامعه‌شناس آمریکایی در پیوند است. همچنین تقریرات دیگری از آن که البته تفاوت‌هایی نیز با دیدگاه والرشتاین دارد، در آثار آندره گوندر فرانک، رابرت گیل، سمیر امین، جیروانی اریقی، و... دیده می‌شود.<sup>(۱)</sup> این دیدگاه که در اصل نوعی توضیح اقتصاد سیاسی از پدیده‌هایی چون عقب‌ماندگی، وابستگی، توسعه و... تلقی می‌شود، واجد مدلولاتی برای روابط بین‌الملل نیز هست که به طور خاص در دیدگاه‌های والرشتاین نمود می‌یابد. در واقع، نگاه والرشتاین به نظام جهانی از چنان وسعتی برخوردار است که می‌توان همه چیز (یعنی کل پدیده‌های اجتماعی از خانواده گرفته تا علم، فرهنگ، سیاست، جنبش‌های اجتماعی، روابط بین‌الملل و...) را در قالب آن توضیح داد. ریشه این برداشت نیز در انگاره‌های فرانظری‌ای است که در برداشت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و نیز روش‌شناختی او دیده می‌شود.

نگاه والرشتاین و در کل چشم‌انداز نظام جهانی مبتنی بر یک دیدگاه انتقادی و رادیکال است و از این نظر، در برابر جریان اصلی قرار می‌گیرد. اما آنچه که در این مقاله به آن می‌پردازیم این مسئله است که دیدگاه او نمی‌تواند «عمل رادیکال» یا اقدامات ارادی برای تغییر را جز در یک چارچوب کم و بیش محدود به عنوان امری معنادار به رسمیت شناسد و در واقع، آنچه که جای چندانی برای آن باقی نمی‌ماند، کنش معنادار سیاسی است و این تا حدی ناشی از مبانی فرانظری دیدگاه نظام جهانی است. در این چارچوب، مقاله حاضر نخست به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دیدگاه نظام جهانی می‌پردازد، سپس نظام بین‌الملل و رابطه آن با نظم جهانی سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار می‌دهد، و بعد امکانات تحول را در نظام بررسی می‌کند. مقاله با یک ارزیابی از دیدگاه نظام جهانی بر اساس مدلولات عملی (practical) آن خاتمه می‌یابد.

۱. البته گاه تأکید می‌شود که دیگران و به ویژه فرانک و گیلز نظام جهانی را به عنوان نظامی می‌بینند که جهانی بودن صفت آن است اما والرشتاین جهان را یک نظام می‌بیند.

### مبانی معرفت‌شناختی نظریه نظام جهانی

نظریه نظام جهانی منتقد جریان اصلی شناخت در علم مدرن است و محورهای اصلی نقد آن شامل نقد جزئی‌نگری، ادعای نیل به حقیقت جوهری و فرازمانی، و دعوی علم رها از ارزش است. آنچه در مقابل بر آن تأکید دارد، کل‌گرایی، نگاه تاریخی، و نگاه انتقادی است که همراه با تأکید بر امکان نیل به شناخت و نسبی‌گرایی می‌باشد.

در سطح معرفت‌شناختی، والرشتاین از منتقدان علم‌گرایی مدرن و تلاش آن برای دستیابی ادعایی به قوانین عام و جهانشمول با پاره پاره ساختن واقعیت به اجزای مختلف و کشف روابط میان آنها است. او در مقابل، رهیافتی چندرشته‌ای را پی می‌گیرد (Hobden 1998: 162). می‌توان گفت که تمام نظریه‌پردازان نظام جهانی رهیافتی چندرشته‌ای را پیش می‌گیرند و از همه رشته‌های علوم اجتماعی که می‌توانند به آنها در تبیین و توضیح کمک کنند بهره می‌برند. به عنوان نمونه، فرانک و گیلز (Frank and Gills 1997) فهرستی از رشته‌های مورد توجه خود در تبیین نظام جهانی را ارائه می‌کنند که تقریباً هیچ رشته‌ای را مستثنی نمی‌سازد: «تاریخ‌نگاری، تمدن‌نگاری، باستان‌شناسی،... تاریخ...، جامعه‌شناسی کلان تاریخی، جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل، مطالعات توسعه، زیست‌بوم‌شناسی، انسان‌شناسی، روابط نژادی و قومی و مطالعات آنها، روابط جنسیتی و مطالعات آن، و غیره.» اینها همه حاکی از عدم پذیرش تقسیم‌بندی‌هایی است که علم جدید به حیات اجتماعی و تمامیت آن تحمیل می‌کند.

روجاس (Rojas 2000) در مطالعه‌ای در مورد شناخت از منظر نظریه نظام جهانی بر این نکته تأکید دارد که یک «اپیستم» (episteme) یا جهان معرفتی از قرن نوزدهم در حوزه اجتماعی غالب شده است که آن را «مجموعه‌ای از فضا‌هایی می‌داند که تفکیک شده، مجزا، و حتی مستقل از هم هستند؛ فضا‌هایی که به نوبه خود به علوم اجتماعی یا رشته‌های متفاوت و به همین ترتیب، مستقلی مرتبط می‌باشند.» خود والرشتاین نیز تأکید دارد که در قرن نوزدهم است که شکاف میان رشته‌های علوم اجتماعی از یک سو و تفکیک میان این رشته‌ها و تاریخ از سوی دیگر شکل می‌گیرد. او با اشاره به اینکه این آدم اسمیت بود که تمایز میان جامعه سیاسی و اقتصاد را مطرح کرد، تداوم این تفکیک را بخشی از هژمونی بریتانیا می‌داند که منجر به جهانگیر شدن این

برداشت شد (Wallerstein 1979: viii).

در مقابل برای نظریه پردازان نظام جهانی حیات اجتماعی یک کلیت است و کلیت آن نیز باید درک شود. والرشتاین بی تردید یک کل‌گرا است. او رهیافت نظام‌محور (systemic) را در کانون تحلیل خود قرار می‌دهد و بر همین اساس، او را از نظر تولید یک نظریه نظام‌محور بارز می‌دانند (Hobden 1998: 142). در سطح هستی‌شناختی، واحد مطالعاتی برای والرشتاین نظام اجتماعی به عنوان یک «تمامیت» (totality) است یعنی واحدهای خودکفایی که وابسته به خارج از خود نیستند و می‌توانند به سه (یا چهار) شکل باشند، ریزنظام‌ها (mini-states) یا اقتصادهای قبیله‌ای مبتنی بر عمل متقابل و تک‌فرهنگی، امپراتوری‌های جهانی چندفرهنگی و دارای نظام سیاسی، و اقتصادهای جهانی چندفرهنگی و فاقد نظام سیاسی (Wallerstein 1976: 229) و نهایتاً حکومت جهانی سوسیالیستی به عنوان یک امکان بدیل.

الررشتاین امر اجتماعی را در تمامیت آن و به عنوان یک واحد می‌بیند و از اینکه واحدهایی را مستقلاً مورد مطالعه قرار دهد که یک نظام اجتماعی یا تمامیت نیستند، اجتناب می‌کند. در واقع، برای او همه چیز در خدمت کارکرد و پویایی تمامیت اجتماعی است. در نتیجه، نگاه به اجزای مختلف این کلیت فارغ از کارکرد و نقش آن در درون واحد اصلی باعث گمراهی ما می‌شود. به نظر سمیر امین (1997)، رهیافت نظام‌محور تمایز میان عوامل خارجی و عوامل داخلی را به امری نسبی تبدیل می‌کند، زیرا همه عوامل در سطح نظام جهانی به یک اعتبار، «داخلی» هستند.

در سطح معرفت‌شناختی والرشتاین به وضوح امکان عملی نیل به «حقیقت» به معنای جوهری و فرازمانی آن را در علوم اجتماعی رد می‌کند. وی بر آن است که مفاهیم مورد استفاده در علوم بازتاب وضعیت‌های خاص اجتماعی‌ای هستند که ما در آنها زندگی می‌کنیم. ظهور و افول مفاهیم به این معنا است که حقیقت آنها محدود به دوره زمانی خاصی است. در نتیجه، «حقیقت به تفسیری از جهان اجتماعی چنانکه بود، هست و خواهد بود بدل می‌شود که تنها برای عصر خود ما معنادار است» (Wallerstein 1979: x-xii).

مطالعات مبتنی بر نظریه نظام جهانی به یک معنا بی‌طرف نیستند. والرشتاین قائل به انگاره

علم‌رها از ارزش نیست. از دید او علوم اجتماعی و تاریخی اساساً سیاسی است: «انتخاب هر چارچوب مفهومی‌ای گزینه‌ای سیاسی است. هر ادعایی درباره «حقیقت» حتی اگر به عنوان حقیقتی گذرا یا نظریه‌ای اکتشافی یا بازپژوهانه (heuristic) مطرح شود، ادعایی ارزشی است. کل دانشوری خوب جنبه جدلی دارد (البته هر جدلی هم دانشوری خوب نیست)» (Wallerstein, 1979: x).

همان‌گونه که گفته شد، والرشتاین (1979) تفکیک میان رشته‌های علوم اجتماعی را قبول ندارد و حوزه‌های مطالعاتی مانند انسان‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، علم سیاست و جامعه‌شناسی را رشته‌هایی مستقل نمی‌داند. از سوی دیگر، او اعتقاد دارد که تاریخ و علوم اجتماعی یک موضوع دارند و به «علوم اجتماعی تاریخی» باور دارد. زیرا به نظر او، نمی‌توان در مورد هیچ مجموعه خاصی از رویدادها بدون استفاده از مفاهیم عام حاصل از تعمیم درباره پدیده‌های تکراری سخن گفت یا آن را تحلیل کرد (و این یعنی مبتنی بودن تاریخ بر علوم اجتماعی). و از سوی دیگر، نمی‌توان تعمیم غیرتاریخی (ahistorical) داشت (و این یعنی ابتدای علوم اجتماعی بر تاریخ).

نگاه والرشتاین به پدیده‌های تاریخی - اجتماعی ساختارگرایانه است و شرح نظام‌محور از بالا به پایین را مفید می‌داند. از میان ساختارها در سطوح متفاوت نیز او به ساختارهای نظام جهانی توجه دارد. بر اساس ساختارگرایی غالب در نظریه والرشتاین، الکساندر ونت (Wendt, 1987) می‌گوید، ساختارگرایی هم در بعد هستی‌شناختی و هم در بعد معرفت‌شناختی در آثار او مشهود است. در نتیجه او نظریه نظام‌محورتری حتی به نسبت کنت والتس و واقع‌گرا ارائه می‌کند. اما این در نهایت به معنای شیثیت بخشیدن به نظام است زیرا او جایی برای این بحث که خود این نظام از کجا می‌آید و کارگزاران اجتماعی چه نقشی در آن دارند باقی نمی‌گذارد.

به نظر می‌رسد که در سطح روش‌شناختی نظریه نظام جهانی بیش از هر چیز بر روش دیالکتیکی تأکید دارد، و از بصیرت‌های جامعه‌شناسی تاریخی استفاده می‌کند. جامعه‌شناسی تاریخی یک حوزه مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که به نحوی می‌توان آن را چالشی علیه تقسیم‌بندی مدرن میان رشته‌های مختلف مطالعات اجتماعی دانست. با وجودی که از قرن

نوزدهم این برداشت مطرح بوده است که اساساً حوزه مطالعات اجتماعی با حوزه مطالعات تاریخی تفاوتی ندارد و تمایز در واقع میان این دو از یک سو و علوم طبیعی از سوی دیگر است، اما سنتاً علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی با تأکید بر پی‌گیری روش‌های علمی و تلاش برای کشف روابط پایدار میان پدیده‌های اجتماعی و صورت‌بندی آنها در درون «قوانین» عام و قابل‌تعمیم تعریف می‌شده‌اند. تاریخ در مقابل، دانشی تلقی می‌شود که به دنبال توصیف و تشریح جزئیات پدیده‌های خاص و منحصر به فرد است و اساساً خود را در تقابل با علوم اجتماعی عام‌گرا به عنوان دانشی ایدئوگرافیک یا خاص‌گرا (Ideographic) تعریف می‌کند.

به بیان هابدن (1998)، جامعه‌شناسی تاریخی طیفی از سنت قدیمی فلسفه و تاریخ است که به دنبال آشکار ساختن الگوها و ساختارها در تاریخ بشر بوده است. جامعه‌شناسی سنتی به روابط اجتماعی در درون یک جامعه سروکار دارد، اما در آثار متأخر در این حوزه این تمایل وجود دارد که جوامع به عنوان واحدهای مجزا قلمداد نشوند و تمایلی فزاینده به بررسی تأثیر جوامع متعدد بر یکدیگر است. در تعریفی دیگر، جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان رشته‌ای تعریف می‌شود که می‌کوشد «گذشته (و حال) را با بررسی اینکه جوامع چگونه عمل می‌کنند و چگونه دچار دگرگونی می‌شوند، بفهمد».

به این ترتیب، می‌توان گفت که توجه جامعه‌شناسی تاریخی معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها، و فرایندهای اجتماعی است. اگر به یاد بیاوریم که از نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی به این دلیل انتقاد می‌شود که از یک سو به تکوین و شکل‌گیری دولت و نظام دولتی در کل به اندازه کافی توجه نداشته‌اند، و از سوی دیگر، به مسئله تغییر و دگرگونی در نظام بین‌الملل بی‌توجه بوده‌اند، می‌توانیم دریابیم که جامعه‌شناسی تاریخی تا چه حد می‌تواند نقاط خلاء جریان اصلی را پر کند.

والرشتاین به تعبیری تبیین‌گرا است و نه تفسیرگرا. هولیس و اسمیت (1992) جایگاه معرفت‌شناختی او را «تبیینی کلان» معرفی می‌کنند. اما در سطحی دیگر، خود او بر آن است که هر آنچه به عنوان شناخت مطرح می‌شود، در واقع فقط تفسیر است: «در تلاش برای تفسیر جهان واقعی، که شاید تنها کاری است که ما می‌توانیم انجام دهیم، ما باید انتزاعیات متوالی‌ای را

در مورد آن به کار بندیم که هر یک از این انتزاعیات بخشی از واقعیت جهانی را در بر می‌گیرد» (Wallerstein 1979: xii).

دیدگاه نظام جهانی یک نگاه دیالکتیکی است. منظور والرشتاین از این اصطلاح آن است که «در هر نقطه از تحلیل این سؤال مطرح نمی‌شود که ساختار صوری و رسمی چیست، بلکه پرسش این است که حفظ یا تغییر ساختاری خاص در یک نقطه خاص از زمان چه پیامدهایی برای کل و اجزا دارد» (Wallerstein 1979: 54). بنابراین هم توجه به ثبات و تغییر، یا به بیان دیگر، ساختار و تغییر (Wallerstein 1980: 168)، است و هم توجه به کل و اجزا.

در سطح روش‌شناختی، والرشتاین اصولی را دنبال می‌کند و بر پایه آرای او هر ساله پژوهش‌های تجربی و تاریخی وسیعی صورت می‌گیرد. گلدفرانک (2000) مجموعه‌ای از قواعد روش‌شناختی والرشتاین را استخراج کرده است:

تحول اجتماعی بلندمدت و وسیع‌المقیاس... را پی‌گیری کنید. به بحث‌های اصلی نظری و سیاسی اصلی جهان معاصر بپردازید. به فرایندهای تاریخی به عنوان عوامل قوام‌بخش جامعه بنگرید (نه چیزی که «پیش‌زمینه» آن است)، و به آن تاریخ «از منظر منکوب‌شدگان» بنگرید با این امید که کار فکری شما بتواند باعث پیشبرد منافع سیاسی آنها شود. برای مطالعه تغییر، جایگاه تمامیت مربوطه را که تغییر در وهله نخست در درون آن تعیین می‌شود، مشخص سازید. برای مطالعه دگرگونی اجتماعی مدرن، پدیده‌های مورد تحلیل را در جایگاه زمانی - مکانی قرار دهید... از تحلیل مقایسه‌ای برای احراز اعتبار مفاهیم عام استفاده کنید... مراقب «لایه‌های درون لایه‌ها» هم از نظر منطقه‌ای و هم با توجه به اجزای قومی نیروی کار باشید... (Goldfrank 2000: 183)

نظریه نظام جهانی با تکیه بر همین مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی شکل گرفته است. از این منظر آنچه به عنوان واحد اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، نظام جهانی سرمایه‌داری است یعنی یک نظام اجتماعی تاریخی که در ابتدا در اروپای غربی شکل گرفت و به تدریج کل کره زمین را در بر گرفت و امروزه هیچ نقطه‌ای خارج از آن وجود ندارد. در درون این

نظام اجتماعی است که همه چیز را می‌توان مورد مطالعه قرار داد. در جهت تأمین نیازهای این نظام پدیده‌ها، نقش‌ها، و نهادهای مختلف شکل گرفته‌اند که از جمله آنها می‌توان به نظام بین‌دولتی و دولت‌های عضو آن اشاره کرد.

### ماهیت نظام بین‌الملل و واحدهای تشکیل‌دهنده آن

همان گونه که از مبانی فراتر نظری فوق‌الذکر انتظار می‌رود، نگاه جامعه‌شناختی تاریخی و دیالکتیکی به نظام بین‌الملل در این نظریه مشهود است. نظریه نظام جهانی بر آن است که از شیء‌انگاری (reification) نظام بین‌الملل و همچنین واحدهای اصلی تشکیل‌دهنده آن یعنی دولت‌ها اجتناب کند. در اینجا به چند محور مهم در مورد نظام بین‌الملل که نظریه به آنها توجه دارد، و تحلیل‌های نظری از آنها اشاره می‌کنیم.

### سرچشمه نظام بین‌دولتی

برای والرش‌تاین، پیوستگی متقابلی میان تقسیم‌کار جهانی و نظام دولتی بین‌المللی وجود دارد و «اقتصاد سیاسی نظام جهانی» از همین جا نشأت می‌گیرد (Goldfrank 2000: 172). نظام بین‌الملل (که او ترجیح می‌دهد آن را نظام بین‌دولتی (interstate system) بنامد) یکی از اجزای نظام جهانی سرمایه‌داری است. او می‌نویسد:

از چشم‌انداز تحلیلی نظام جهانی، ساختار بین‌دولتی نظام جهانی مدرن (که صرفاً موضوع اصلی مورد مطالعه روابط بین‌الملل است) صرفاً ساختاری نهادین یا گستره‌ای تحلیلی از میان مجموعه‌ای است که بر روی هم به چارچوب یکپارچه نظام جهانی مدرن شکل می‌دهند. (Wallerstein 1996: 1361)

این تنها نظام جهانی مدرن سرمایه‌داری است که به ساختاری سیاسی مرکب از دولت‌های دارای حاکمیت شکل داده است. این ساختار سیاسی تنها نوعی است که می‌تواند تداوم بازار نسبتاً آزادی را که لازمه کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری است تضمین کند. سرمایه‌داری و نظام دولتی مدرن دو ابداع یا مفهوم تاریخی جداگانه نیستند، بلکه دو روی سکه‌ای واحد هستند و به طور

همزمان شکل گرفته و توسعه پیدا کرده‌اند و هیچ یک نمی‌تواند بدون دیگری به موجودیت خود ادامه دهد. این نظام بین‌دولتی است که می‌تواند کارکرد زنجیره‌های کالایی را تضمین کند، زیرا این نظام با مرزهای تقسیم کار اجتماعی واقعی یعنی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری هماهنگی دارد. (Wallerstein 1990b: 165)

در واقع تفاوت اصلی میان امپراتوری جهانی و اقتصاد جهانی در نوع ساختار سیاسی آنها است. در امپراتوری، ساختار سیاسی فرهنگ را با اشتغال پیوند می‌دهد اما در اقتصاد جهانی، ساختارهای سیاسی فرهنگ را با جایگاه مکانی (spatial location) در پیوند قرار می‌دهد. دلیل اصلی آن نیز این است که نقطه آغازین فشار سیاسی ساختار دولتی محلی (ملی) است. همگنی فرهنگی نیز در سطح ملی صورت می‌گیرد و به خلق هویت‌های فرهنگی ملی منجر می‌شود. این هویت‌های فرهنگی ملی در کنار ماشین‌های قوی دولتی هم سازوکاری برای حمایت از نابرابری‌ها در درون نظام جهانی است و هم توجیه و پوششی ایدئولوژیک برای حفظ این نابرابری‌ها (Wallerstein 1976: 230).

به نظر والرشتاین (۱۳۷۷) نظام بین‌دولتی تاکنون سه مرحله را پشت سر گذاشته است. دوره نخست (۱۸۱۵-۱۴۵۰) دوره‌ای است که در آن دولت‌های اروپای غربی شکل گرفتند و با یکدیگر وارد مناسباتی شدند و به الزامات نظام بین‌دولتی تن دادند. در این دوره است که نظام بین‌دولتی دولت‌ها را به هم پیوند می‌دهد و موجودیت اخلاقی و حقوقی آنها را تعریف می‌کند و حقوق بین‌الملل و آموزه حقوق بشر در همین دوره تدوین می‌شود. از اینجا است که می‌توان از روابط بین‌الملل مدرن سخن گفت یعنی از زمانی که حقوق بین‌الملل شکل گرفت و الگوهای مبادلات بین‌المللی و جنگ شکل نوین خود را پیدا کردند.

مرحله دوم در قرن نوزدهم شکل می‌گیرد و طی آن دولت‌گرایی دوره قبل جای خود را به ملی‌گرایی می‌دهد و ملی‌گرایی است که عامل پیوند ایدئولوژیک درون دولت‌ها است. در این دوره یعنی متعاقب جنگ‌های ناپلئونی و شکل‌گیری اتحاد مقدس نظام بین‌دولتی مجدداً سازماندهی می‌شود. در این دوره با تأکید بر همگنی فرهنگی-زبانی و مذهبی، مناطق پیرامونی

و شبه‌پیرامونی<sup>(۱)</sup> اروپا «پرچم ملی‌گرایی» را بلند می‌کنند (Wallerstein 1980: 173-74) در سومین دوره یعنی بعد از سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۴ است که جنبش‌های ملی و اجتماعی در درون جنبش‌های ضدنظام<sup>(۲)</sup> ترکیب می‌شوند و نیروهای محافظه‌کار نیز از آنها برای تحکیم وضع موجود استفاده می‌کنند. در این دوره هم جنبش‌های سوسیالیستی به قدرت می‌رسند و هم جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، اما هر دو عملاً در درون نظام موجود جذب می‌شوند و به بخشی از آن بدل می‌گردند.

### دولت در نظام جهانی

برخلاف نظریه‌های جریان اصلی که از نظر عدم توجه به دولت مورد انتقاد قرار دارند، یکی از نقاط قوت نظریه نظام جهانی توجه آن به دولت است. دولت در نظریه نظام جهانی مانند تحلیل‌های مارکسیستی در ارتباط با اقتصاد توضیح داده می‌شود. دولت محصول اقتصاد جهانی است و این دو در عین حال در ارتباط با هم تعریف می‌شوند (Hobden 1998: 150). دولت از نهادهای اقتصاد جهانی تلقی می‌شود. برای والرشتاین، ماشین دولتی مدرن پاسخی است به فشارهای طبقه سرمایه‌دار برای تأمین نیازهایش. اما این به معنای آن نیست که ماشین‌های دولتی «عروسکی خیمه‌شب‌بازی» در دست سرمایه‌داران بوده‌اند. دولت مانند هر سازمانی از درجه‌ای از استقلال نسبت به آفرینندگانش برخوردار است. زیرا اولاً قشری از مقامات را به وجود می‌آورد

۱- در تقسیم‌بندی والرشتاین از نظام جهانی یک بعد کم و بیش مکانی وجود دارد که در قالب تقسیم‌بندی جهان به سه منطقه مرکز (core) یا کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، پیرامون (periphery) یا مناطق عقب‌مانده و شبه‌پیرامون (semi-periphery) که بین این دو قرار می‌گیرد دیده می‌شود. در ادامه به این تقسیم‌بندی مجدداً اشاره می‌شود.

۲. antisystemic movements منظور از این اصطلاح جنبش‌های اجتماعی هستند که در پاسخ به بی‌عدالتی‌های موجود در نظام جهانی سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند و تاکنون به اشکال متفاوتی همچون جنبش‌های سوسیالیستی، کمونیستی، آزادببخش ملی، زنان، سیاهپوستان، و... نمود یافته‌اند. البته به نظر والرشتاین، اکثر این جنبش‌ها در درون نظام سرمایه‌داری جذب شده‌اند و فقط این جنبش‌های جدید هستند که به دلیل عدم تمایل به اینکه ماشین دولتی را به دست بگیرند و نیز به این دلیل که در شرایط بحرانی نظام جهانی ظهور کرده‌اند می‌توانند تا حدی از نظر شکل دادن به جهان آینده مؤثر باشند. توضیحات بیشتر در ادامه بحث آمده است.

که حتی به‌رغم منافع متفاوت حامیان سرمایه‌دار دولت، برای تداوم شغل و منافعشان خود سازمان را تقویت می‌کنند. ثانیاً در فرایند خلق دولت قوی، برخی از مصالحه‌های حقوقی و قانونی با سایر نیروها در درون مرزهای دولت صورت می‌گیرد که آزادی عمل مدیران دولتی را محدود می‌کند. در نتیجه، به نظر والرشتاین دولت حتی اگر (به بیان مارکس) «کمیتة اجرایی»

سرمایه‌داری هم باشد بازتاب اراده سرمایه‌داران نیست. (Wallerstein 1974: 154)

دولت‌ها و ماشین‌های دولتی همواره تقویت شده‌اند. حتی مبارزات طبقاتی نیز منجر به تضعیف ماشین دولت نشده‌اند. بلکه برعکس، از آنجا که هدف مبارزات به دست آوردن قدرت ماشین دولتی بوده است، هر قدر هم که جنبش‌های سیاسی با یک دولت خاص و رژیم‌های موجود مخالف بوده‌اند، اما با خود دولت فی‌نفسه مخالفتی نداشته‌اند. وقتی که خود این جنبش‌ها هم به قدرت رسیده‌اند (مانند سوسیالیست‌ها یا جنبش‌های آزادی‌بخش) در همه جا به تقویت ماشین دولت کمک کرده‌اند. (Wallerstein 1980: 170) این نکته‌ای است که مورد توجه برخی دیگر از جامعه‌شناسان تاریخی نیز بوده است. تدا اسکاچپول (Skocpol 1979) نیز در بحث در مورد پیامدهای انقلاب‌های اجتماعی به آن اشاره می‌کند. یعنی انقلاب‌های کبیر نیز جملگی موجب تقویت ماشین دولت شده‌اند. به این ترتیب، در کل همه دولت‌ها به نسبت نیروهای داخلی در طول زمان قوی‌تر شده‌اند (اما همان گونه که در ادامه مطرح خواهد شد، شکاف میان خود دولت‌ها وجود دارد).

اما دولت به بعد داخلی آن محدود نمی‌شود. والرشتاین بر این نکته تأکید دارد که دولت - ملت با شناسایی سایر دولت‌ها است که موجودیت می‌یابد و این روابط میان دولت‌ها به عنوان نیرویی مهارکننده در میان آنها عمل می‌کند و توانایی ماشین‌های دولتی را حتی در قوی‌ترین دولت‌ها محدود می‌کند (Hobden 1998: 150). از نظر والرشتاین دولت‌های حاکمه نهادهایی هستند که در درون نظام بین‌دولتی ایجاد شدند. این نظام است که آنها را تعریف می‌کند و مشروعیت آنها ترکیبی از دعاوی مربوط به صلاحیت حقوقی خود آنها و شناسایی آنها توسط دیگران است و این جوهره حاکمیت را تشکیل می‌دهد. در عین حال، او تأکید دارد که مشخص نیست چند دولت و یا کدام دولت‌ها باید دولتی را به عنوان دولت شناسایی کنند تا بتوان آن را

دولت حاکمه دانست (Wallerstein 1990b: 165).<sup>(۱)</sup>

اگر دولت‌ها از نظر حاکمه بودن با هم شباهت دارند، اما از نظر موقعیت در اقتصاد جهانی متفاوت هستند. اساساً نظام جهانی سرمایه‌داری که برای بقای خود نیاز به انباشت و برای انباشت نیاز به سود دارد، برای تضمین سود، باید هزینه تولید را کاهش دهد و یکی از راه‌های کاهش هزینه‌ها نیز انتقال محل تولید به مکان‌هایی است که هزینه کار در آنها پایین‌تر است. نتیجه وجود جوامع مرکز و پیرامون (و شبه‌پیرامون) است (Wallerstein 1980: 169). موقعیت دولت‌ها در مرکز و پیرامون نظام جهانی متفاوت است. این موقعیت متفاوت ناشی از نقش متفاوت آنها در اقتصاد جهانی است که منجر به تمایزات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی میان آنها می‌شود. اما باید توجه داشت که برای درک پویایی‌های درونی هر دولت باید آن را در جایگاهی که در نظام جهانی دارد قرار دهیم تا بفهمیم که چگونه نیروهای مختلف آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Wallerstein 1979: 53).

در مرکز با توجه به ائتلاف نیروهایی که به دولت شکل می‌دهند، دولت قوی و منسجم است و از پایگاهی قدرتمند برخوردار می‌باشد، اما در پیرامون منافع متضادی وجود دارد که باعث می‌شود ائتلاف پشتیبان دولت به سهولت شکل نگیرد. ماشین قوی دولتی در مرکز به معنای قوی بودن آن نسبت به سایر دولت‌ها در نظام و نسبت به گروه‌های اجتماعی داخلی در درون دولت است. دولت در پیرامون چنان ضعیف است (و گاه نیز مانند مورد مستعمرات اصلاً وجود ندارد) که والرشتاین ترجیح می‌دهد از «مناطق» پیرامونی سخن بگوید و نه «دولت» پیرامونی. به علاوه، دولت‌های قوی بخشی از قدرت خود را از طریق فشاری که بر دولت‌های ضعیف وارد می‌سازند به دست می‌آورند و با جنگ، فشارهای دیپلماتیک و ... دولت‌های ضعیف را بیش از پیش تضعیف می‌کنند. می‌توان گفت که ممکن است یک حادثه یا تصادف نقش اولیه دولتی را تعیین کند، اما این عملکرد نیروهای بازار جهانی است که تفاوت‌ها را تشدید می‌کند، آنها را نهادینه می‌سازد، و باعث می‌شود که این تفاوت‌ها را نتوان در کوتاه‌مدت از میان

۱. در اینجا می‌توان شباهت‌هایی میان بحث والرشتاین و نظریه‌هایی چون مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری دید که به انحاء مختلف بر نقش قوام‌بخش ساختار نظام دولت‌ها بر دولت تأکید دارند.

برد. (Wallerstein 1996)

در میان دولت‌های پیرامون و مرکز، دولت‌های شبه‌پیرامون قرار دارند که وجود آنها برای کارکرد منظم و هموار اقتصاد جهانی ضرورت دارد و یک «عنصر ساختاری ضروری در اقتصاد جهانی» محسوب می‌شود (Wallerstein 1976: 231). یکی از خصوصیات مهم نظام جهانی نابرابری توزیعی موجود در آن است. اما این نظام کمتر با مقاومت‌های گسترده و خیزش‌های اعتراضی عمومی روبه‌رو بوده است. یکی از سازوکارهای مهم ثبات‌بخش به نظام وجود قشری میانی است که به شکل دولت‌های شبه‌پیرامونی است. پس وجود این دولت‌ها بیشتر از اینکه به دلایل اقتصادی باشد به دلایل سیاسی است. اقتصاد جهانی می‌تواند بدون وجود آنها کارکرد خود را داشته باشد اما از ثبات سیاسی کمتری بهره‌مند خواهد بود. وجود این وضعیت میانی موجب می‌شود که مرکز با مخالفت یکپارچه و فراگیر روبه‌رو نشود زیرا شبه‌پیرامون در عین اینکه استثمار می‌شود، استثمار نیز می‌کند.

این تقسیم‌بندی مکانی نظام جهانی که به معنای نوعی طبقه‌بندی از دولت‌ها در نظام جهانی نیز هست، بازتاب تقسیم کار جهانی است که وجه معرف نظام است. طیف فعالیت‌های اقتصادی در مرکز بسیار گسترده است. فعالیت در نقاط گره پرسود در کشورهای مرکز متمرکز است. سطح مهارت کارگران و دستمزد آنها در مرکز بالاتر است و فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌بر (capital-intensive) در آن متمرکز است.

در دولت‌های پیرامونی آن دسته از فعالیت‌های اقتصادی متمرکز هستند که سودآوری کمتری دارند. سطح دستمزد و مهارت در این مناطق پایین است و فعالیت‌های اقتصادی کاربر (labor-intensive) هستند. سرمایه‌داران پیرامون نیز ضعیف‌ترند.

روابط میان مرکز و پیرامون روابط میان بخش‌های انحصاری‌تر شده تولید و در نتیجه سودآورتر و بخش‌های رقابت‌آمیزتر و در نتیجه، کم‌سودتر است. به بیان دیگر، رابطه‌ای است میان سرمایه‌داران قوی‌تر و ضعیف‌تر.

دولت‌های شبه‌پیرامونی در همه ابعاد موقعیت بینابینی میان دولت‌های مرکز و پیرامون دارند. برخی از فعالیت‌های مرکز در درون آنها صورت می‌گیرد و برخی هم از فعالیت‌های

پیرامون. تولیدات شبیه به مرکز و شبیه به پیرامون در آنها همزیستی دارند. سطح مهارت و دستمزد بینابین مرکز و پیرامون است؛ سود از مرکز کمتر و از پیرامون بیشتر است؛ و سرمایه‌داری نیز از مرکز ضعیف‌تر و از پیرامون قوی‌تر می‌باشد.

البته والرشتاین (1996) تأکید می‌کند که مرکز و پیرامون بودن همیشه هم جنبه جغرافیایی ندارد و بیش از آنکه تقسیم‌بندی مکانی باشد تقسیم‌بندی روابطی (relational) است و ممکن است فاصله مرکز و پیرامون چند کیلومتر بیشتر نباشد. اما در عین حال، به وضوح نوعی تفکیک جغرافیایی نیز وجود دارد که ناشی از نوع فعالیت اقتصادی (مثلاً تولیدی یا خدماتی، کشاورزی یا صنعتی) نیست. در زمان‌ها و موقعیت‌های متفاوت این فعالیت‌ها می‌توانند بسته به درجه انحصار در آنها سودآوری بیشتر یا کمتری داشته باشند.

در رابطه میان مرکز و پیرامون مبادله نابرابر (ناشی از تفاوت در سطح دستمزدها) فرایند یا سازوکاری است که از طریق آن تقسیم کار مرکز - پیرامون بازتولید می‌شود و مازاد از پیرامون به مرکز انتقال می‌یابد و استثمار پیرامون توسط مرکز شکل می‌گیرد. پس رابطه این دو گروه رابطه‌ای نابرابر، استثمارگرایانه و ناعادلانه است.

یکی از نکات مهم و مورد تأکید والرشتاین این است که رابطه نابرابر به عنوان ویژگی پایدار نظام باقی می‌ماند. ممکن است که جایگاه دولت‌ها به شکل منفرد در درون نظام جهانی تغییر پیدا کند، اما نمی‌توان انتظار داشت در شرایطی که اساساً کارکرد نظام مبتنی بر نابرابری است دولت‌ها به مرور به هم شبیه شوند و مثلاً همگی خصوصیات کشورهای مرکز را پیدا کنند.

(Wallerstein 1979: 61)

### هژمونی

هژمونی به معنای وضعیتی است که در آن یک دولت مرکز از بقیه قدرتمندتر می‌شود. ساختارهای بین‌دولتی تحت حاکمیت فرایندی مرکب از چرخه‌های طولانی هستند که والرشتاین (1996) آنها را «چرخه هژمونیک» (hegemonic cycle) می‌نامد. انباشت سرمایه در شرایطی به حداکثر می‌رسد که ساختارهای بین‌دولتی نه به شکل‌گیری امپراتوری جهانی منجر

شود (یعنی یک ساختار سیاسی فراگیر) و نه آنارشی نسبی با تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر. راه میانه این دو وضعیت که برای نظام جهانی بهینه است، وجود یک قدرت (و فقط یک قدرت) «هژمون» است که آن قدر قوی است که می‌تواند قواعد بازی را وضع کند و مراقب اجرای آنها در اغلب موارد باشد. اما قدرت هژمون هر کاری نمی‌تواند بکند و فقط می‌تواند مانع از آن شود که دیگران با عملکرد خود قواعد را به شکلی بنیادین تغییر دهند. اما هژمونی هرگز به طور کامل تحقق نمی‌یابد و در شرایط خاصی است که هژمونی حاصل می‌گردد و دوام آن نیز زیاد نیست. دولت‌هایی که در طول تاریخ نظام جهانی به هژمونی دست یافته‌اند عبارتند از هلند (نیمه سده هفدهم)، بریتانیا (نیمه قرن نوزدهم)، و ایالات متحده (نیمه قرن بیستم). همه اینها در زمانی که به هژمونی رسیدند قدرت نظامی درجه اول نبودند (یعنی برای امور نظامی سرمایه‌گذاری زیادی نکرده بودند)، اما از نیروی دریایی قوی بهره‌مند بودند. شرط هژمون بودن کارایی تولیدی، تجاری، و مالی است. دولت هژمون برای ایجاد امتیاز بیشتر برای خود از قدرت دولت یعنی یک سازوکار غیربازاری استفاده می‌کند و امتیازات خود را به نسبت دیگران افزایش می‌دهد.

معمولاً دولت‌های هژمون پس از یک جنگ ظاهر شده‌اند. در این جنگ دولتی که در صدد بر هم زدن قواعد بازی یعنی ایجاد یک امپراتوری جهانی بوده، از دولت طرفدار حفظ ساختار پایه نظام جهانی سرمایه‌داری شکست خورده و دولت حافظ نظام در شرایط هژمونیک قرار گرفته است. بنابراین جنگ‌های قدرت‌های بزرگ از نظر تعیین آینده نظام بین‌الملل اهمیت دارند. حفظ هژمونی نیز شرایطی دارد. هژمون باید بتواند با استفاده از ابزارهای نهادین آزادی بازار جهانی را محدود کند تا به نفع آن عمل نماید - مثلاً به شکل بستن بازار خود به روی محصولات دیگران و گشودن بازار دیگران به روی محصولات خود یا تحمیل پول خود به عنوان ارز رایج در نظام. همچنین هژمون باید بتواند با ترکیبی از زور (اهمیت برتری نظامی)، رشوه (لزوم دادن پاداش به متحدان و شبه‌متحدان)، و اقناع (ابزار ایدئولوژیک) این محدودیت‌های نهادی را تحمیل کند. اما استفاده از همین ابزار برای پیشبرد سیاست‌ها هژمون را ضعیف می‌کنند. زیرا ابزارهای اقناعی همیشه موفق نیستند؛ کاربرد زور مشروعیت هژمون را

کاهش می‌دهد؛ آمادگی نظامی همیشگی و همچنین پاداش به دیگران هزینه دارد. نهایتاً هژمون به تدریج ضعیف می‌شود و رقبای آن قوی می‌گردند و راه برای افول آن هموار می‌شود. اما افول هژمون به یک معنا سریع صورت می‌گیرد و به یک معنا روندی طولانی دارد. هنگامی که به شکلی ناگهانی احساس می‌شود که اقتدار هژمون به چالش جدی کشیده می‌شود، افول هژمون شروع شده است. به نظر می‌رسد که هژمون دچار مشکلات اقتصادی است و دیگر نمی‌تواند مانند سابق عمل کند. اما حتی با شروع افول نیز هژمون تا مدت‌ها هنوز قوی‌ترین قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است. دیگران نمی‌توانند به سهولت با آن مقابله کنند یا آن را نادیده بگیرند و بنابراین افول روندی بطیء دارد و در مراحل اولیه با ابهام همراه است. (Wallerstein 1995) از این منظر، افول هژمونی ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ و حتی چند سال قبل از آن آغاز شده است.

از نظر والرشتاین (1996) که همه تحولات را برای نظام جهانی کارکردی می‌بیند، چرخه‌های صعود و افول هژمونیک نیز برای سرمایه‌داری جهانی مفید تلقی می‌شوند زیرا تعادلی را در نظام به وجود می‌آورند که به انباشت کمک می‌کند. هژمونی است که نظام جهانی سرمایه‌داری را از درجه‌ای از نظم و ثبات برخوردار کرده است که نظام‌های جهانی پیشین فاقد آن بودند.

### جنبش‌های ضدنظام

در نظریه نظام جهانی، برخلاف بسیاری از نظریه‌های جریان اصلی بر نقش کنشگران غیردولتی نیز تأکید می‌شود. یکی از مهم‌ترین آنها جنبش‌های ضدنظام هستند. این جنبش‌ها از آغاز شکل‌گیری نظام جهانی وجود داشته‌اند اما ترکیب و شکل‌بندی و اهداف آنها در مواردی تفاوت داشته است. جنبش‌های جدیدتر برخلاف جنبش‌های قدیمی دارای ایدئولوژی مشخص که به دنبال کسب قدرت دولت و ایجاد تغییرات از این طریق بودند و به موفقیت جدی هم نمی‌رسیدند، اهداف محدودتری دارند. از ویژگی‌های بارز موج جدید جنبش‌ها و تعدد آنها حول محورهای خاص (خواسته‌های اقلیت‌های قومی، زنان، مهاجران و...) است. اما این جنبش‌ها در عین تعدد، خود را جزیی از کلیتی بزرگتر اما بدون شکل (amorphous) می‌دانند. محور

جنبش‌های جدید در غرب بخش‌های فراموش شده جامعه، در شرق مخالفت با سلطه دیوان‌سالارانه، و در جهان سوم مخالفت با غرب‌گرایی است. وجه اشتراک هر سه بدبینی به راهبرد جنبش‌های قدیمی (کسب قدرت دولت برای نیل به اهداف) است، اما در مورد راهبرد جدید خود موضع روشنی ندارند. (Wallerstein 1990a) در واقع، این جنبش‌های ضدنظام که خود محصول نظام جهانی سرمایه‌داری هستند بنیان آن را متزلزل ساخته‌اند.

اما خود این جنبش‌ها هم دچار بحران هستند زیرا نمی‌توانند توان سیاسی خود را به فرایندهایی برای ایجاد تحول عمیق در نظام جهانی تبدیل کنند. از جمله دلایل ضعف آنها این است که بسیاری از اجزای ایدئولوژی نظام جهانی موجود را جذب کرده‌اند. پس باید دانشمندان علوم اجتماعی تاریخی با اتخاذ عقلانیت جوهری این عناصر را تشخیص دهند و راه را برای استقلال ایدئولوژیک جنبش‌ها از نظام فراهم سازند. (Wallerstein 1990b: 169)

خود نظام جهانی با گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی ابزار مادی وحدت میان گروه‌های جغرافیایی دور از هم را فراهم کرده است و در نتیجه زمینه پیوند میان این جنبش‌ها نیز از این بعد وجود دارد. (68-167: Arrighi et al. 1989) در چنین شرایطی، اگر میان جنبش‌های قدیمی (کارگری - کمونیستی، آزادی‌بخش ملی، و سوسیال‌دموکرات) و جنبش‌های جدید (ضدبوروکراتیک، مردم‌سالارانه و ضدغربی) ائتلافی به شکل تشکیل خانواده‌ای از جنبش‌های ضدنظام تحقق یابد و راهبرد کسب قدرت در کانون‌هایی غیر از دولت در سطح جهانی در پیش گرفته شود، جنبش‌های ضدنظام می‌توانند امید به نیل به جهانی مردم‌سالارانه‌تر و برابرتر را جامه عمل بپوشانند. (Wallerstein 1990a: 46-48)

### امکانات تحول در نظام بین‌الملل

آنچه در مورد نگاه نظریه نظام جهانی به تحول نظام بین‌الملل جالب توجه است این است که به تبع نگاه انتقادی و نارضایتی از وضع موجود روابط بین‌الملل به امکانات تحول در نظام توجه دارد و آن را یکی از موضوعات مورد بررسی خود قرار داده است. بحث‌هایی که در مورد هژمونی در نظام و افول آن طی دهه‌های اخیر ارائه کرده، و همچنین بحث در مورد جنبش‌های ضدنظام در

جامعه مدنی جهانی محورهایی مرتبط با تحول نظام هستند. اما در اینجا آنچه که اهمیت دارد این است که نگاه ساختارگرایانه به خود نظام جهانی چشم می‌دوزد و تأکید آن بر روندهای خود نظام است که آن را به سمت اضمحلال و نابودی می‌کشاند.

نظام جهانی نظامی پویا است که مستمراً خود را با نیازهای جدید تطبیق می‌دهد و مشکلات و کژکارکردی‌هایی را که پیش می‌آیند حل می‌کند و به تعادل مجدد می‌رسد. اما به نظر والرشترین نظام جهانی مانند هر نظام دیگر ارگانیکی روند کلی رو به زوالی را طی می‌کند. در نظام روندهایی خطی وجود دارد که آن را به سمت عدم تعادل نهایی هدایت می‌کنند. نظام سرانجام با بحران روبه‌رو خواهد شد و با این بحران نابودی آن رقم می‌خورد و نظامی دیگر جایگزین آن خواهد گردید. این در واقع انطباق‌پذیری‌های مستمر نظام است که آن را با مشکلات جدیدی روبه‌رو می‌سازد و هر تلاش برای مقابله با هر یک از این مشکلات در پی خود مشکلات جدیدتری به همراه خواهد داشت و سرانجام همین پویایی‌های درونی نظام (و نه کنش آگاهانه کارگزاران انسانی) است که آن را به پایان عمر خود می‌رساند.

والرشترین معتقد است که در حال حاضر نظام وارد مرحله بحرانی خود شده است (باید توجه داشت که از نظر او بحران فقط یک بار حادث می‌شود و آن پیش از نابودی نظام است). کارکرد نظام جهانی تاکنون وابسته به سه پدیده بین‌المللی بوده است: (۱) نظام نسبتاً باثبات بین‌دولتی با چرخه‌های هژمونیک؛ (۲) نظام تولید جهانی پرسود با چرخه‌های انحصار کندراتیف؛ و (۳) نظام اجتماعی دولت‌های دارای حاکمیت و دولت‌های لیبرال و همه اینها با فرهنگ جهانی به هم پیوند می‌خورند. اما هفت روند خطی وجود دارد که استحکام این شبکه ساختارها را از میان می‌برد:

۱. فرایند قطبی‌سازی توسعه سرمایه‌داری به معنای شکاف فزاینده رو به افزایشی است که یکی از نمودهای جدی و مهم آن سیل مهاجرت از جنوب به شمال است.
۲. ارتش ذخیره بیکاران که وجود آن برای سرمایه‌داری حیاتی بوده است جای خود را به نیروی کار شهرنشین داده است که بیکاری آن باعث مشکلات عمده در عرصه سیاست‌گذاری می‌شود.

۳. توهم توسعه لیبرال در هم شکسته است و با رکود و افول‌های متعدد و متوالی، دیگر امیدی به آن نیست و واکنش ایدئولوژیک در برابر آن به شکل مخالفت با فرهنگ لیبرال شکل گرفته است.

۴. ثابت شده که جنبش‌های ضدنظام کلاسیک یعنی جنبش‌های سوسیالیستی و ملی‌گرایانه هم کاری از پیش نبرده‌اند و با نابودی این جنبش‌ها، یکی از نیروهای اصلی مهارکننده انگیزش سیاسی «طبقات خطرناک» جهان از میان رفته است.

۵. دولت رفاهی توقعاتی در زمینه بهداشت، آموزش، و سطح زندگی به وجود آورده و عدم تأمین آنها منجر به مشروعیت‌زدایی از دولت‌ها می‌شود و تأمین آنها نیز بار مالی دولت‌ها را افزایش می‌دهد و آنها را با بحران مالی و متعاقب آن بحران مشروعیت مواجه می‌کند. با تبدیل شدن بحران مالی به بحران سیاسی، دولت‌ها را با مشکلات فزاینده روبه‌رو می‌سازد و حفظ نظم جهانی برای هژمون بیش از پیش دشوار می‌شود.

۶. مشکلات جدی زیست‌محیطی راه‌حل می‌طلبند. حل آنها نیز مستلزم هزینه‌ای است که دولت‌ها باید پردازند اما ناچارند برای پرداخت آن از هزینه‌های رفاهی بکاهند و این آنها را با بحران مشروعیت روبه‌رو می‌کند و در نتیجه، آنها ترجیح می‌دهند این مشکلات را به شکل جدی حل نکنند.

۷. سرانجام ایمان به علم جدید به شدت متزلزل شده است و دانشمندان خواهان بازبینی بنیادین علم و شکل دادن به علم جدیدی هستند که خطی بودن (linearity) را رد می‌کند، دقت علمی را ناممکن می‌داند، و پدیده‌ها را پیش‌بینی‌ناپذیر می‌بیند. در این زمینه است که حملات فرهنگی علیه علم به اشکال مختلف از مذهب تا شالوده‌شکنی شکل گرفته است.

(Wallerstein 1996: 1375-77)

به نظر والرش‌تاین، نظام جهانی که دچار «بحران گذار» شده است، احتمالاً طی یک و نیم قرن کلاً نابود خواهد شد. نظام طی چهارصد سال گذشته در حل مشکلات کوتاه مدت و میان‌مدت خود موفق بوده است، اما خود راه حل‌های آن تغییراتی در زیرساخت‌ها ایجاد کرده‌اند که مانع از توان آن در تعدیل‌های مداوم می‌گردد و درجه آزادی نظام کمتر و کمتر می‌شود: «در میانه

هلهله‌هایی که برای کارایی تمدن سرمایه‌داری سر داده می‌شود، در همه جا نشانه‌های بی‌قراری و بدبینی فرهنگی دیده می‌شود. پس اجماع به تدریج فرو می‌پاشد و این در وجود جنبش‌های متعدد ضدنظام انعکاس یافته که نیروی بیشتری می‌یابند و از کنترل خارج می‌شوند». (Wallerstein 1990b: 167-68) «طفیان فرهنگی جهان‌گستری» که در مقابل فشارهای نظام جهانی با نمودهای مختلف آن شکل گرفته‌است، «پیامد گسترش بی‌رحمانه نظام اجتماعی تاریخی‌ای است که به لحاظ صوری عقلانی‌تر می‌شود و به لحاظ جوهری پیوسته غیرعقلانی‌تر می‌گردد و این [جنبش‌ها] فریادهای درد از عقلانیتی را باز می‌نمایند که به نام منطق جهانشمول با جلوه عقلانی ستم می‌کند...» (Wallerstein 1990b: 166-67)

والرشتاین پیش از این امیدوار بود که با از هم پاشیدن نظام جهانی سرمایه‌داری نظم سوسیالیستی عادلانه‌ای جایگزین آن شود: «ما در گذار جهانی و تاریخی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به سر می‌بریم. بی‌تردید ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال طول می‌کشد تا این گذار کامل شود». (Wallerstein 1980: 179) به نظر او سومین نوع نظام جهانی ممکن (در کنار امپراتوری و اقتصاد جهانی) یک حکومت جهانی سوسیالیستی است که در آن سطح بالای تولید حفظ می‌شود ولی در نظام توزیع دگرگونی صورت می‌گیرد و این مستلزم ادغام سطوح تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی است. (Wallerstein 1976: 229-30) در این نظام عقلانیتی جوهری که به شکل جمعی حاصل شده است عمل می‌کند تا منابع به شکل بهینه مورد استفاده قرار گیرند و توزیع شوند. اما تأکید او بر این است که این تغییر نمی‌تواند در سطح دولت‌های منفرد باشد یعنی با سوسیالیستی شدن دولت‌ها امکان نیل به نظام جهانی سوسیالیستی وجود ندارد. (Wallerstein 1979: 73) به علاوه، حتی در تحولات در سطح نظام نیز نمی‌توان از «جزئیات» مطمئن بود. ممکن است در دوره‌هایی نشانه‌های بازگشت سرمایه‌داری و احیای آن دیده شود و سرانجام اینکه «نتیجه اجتناب‌ناپذیر نیست». (Wallerstein 1980: 179)

والرشتاین در نوشته‌های متأخر خود بر آن است که به پایان رسیدن این نظام فی‌نفسه نه خوب است و نه بد و همه چیز بستگی به این دارد که چه چیزی به جای آن ساخته شود. با توجه به نگاه ساختارگرایانه او که تقریباً همراه با نفی کارگزاری است، شاید انتظار برود که در اینجا نیز

او نقش کنشگری را نفی کند. اما به نظر می‌رسد که او نیز مانند بسیاری از نظریه‌پردازان نظام‌محور در نقاط عطف تحول نظام که از فشارهای ساختاری کاسته می‌شود، جایی برای کارگزاری قائل است. در واقع، دوران گذار دوران عدم قطعیت و دوران فرصت است. در مواقع غیربحرانی، فرصت با توجه به فشارهای ساختاری بسیار محدود است و گزینه‌های موجود محدود هستند. (Hobden 1998: 150) اما در دوران گذار جایی برای استفاده از فرصت باز می‌شود.

او بر آن است که یکی از عوامل تعیین‌کننده نظام آینده نقشی است که جنبش‌های جدید ضدنظام می‌توانند ایفا کنند. این جنبش‌ها که پیش از این او نسبت به آنها چندان خوش‌بین نبود، می‌توانند در این مقطع گذار که از پیش تعیین‌شده نیست، روند آتی تحولات را تا حدودی تحت تأثیر قرار دهند و بکوشند با شکل دادن به فرهنگ جدید و ساختارهای جدید نظامی عادلانه‌تر را شکل دهند. (Wallerstein *et al.* 199) او در خوش‌بینی خود تا به آنجا پیش می‌رود که با بیانی فعال‌گرایانه می‌گوید «در واقع ما بدان خوانده شده‌ایم که آرمانشهرهای خود را بسازیم نه آنکه فقط رویای آنها را در سر بیروانیم. چیزی ساخته خواهد شد. اگر ما در بساختن آن مشارکت نداشته باشیم، دیگران آن را برای ما تعیین خواهند کرد.» (Wallerstein 1996: 1377)

### ارزیابی

نظریه نظام جهانی از نظر توجه به کلان‌ترین سطح ممکن تحلیلی یعنی نظام جهانی رهیافتی متفاوت را دنبال می‌کند که لاجرم نقاط ضعف و قوتی را به همراه دارد. با وجودی که به یک اعتبار بحث درباره نظام بین‌دولتی کم و بیش در حاشیه بحث کلی نظام اقتصاد سرمایه‌داری مطرح شده است، اما می‌توان گفت که از میان همه نظریه‌های روابط بین‌الملل، این نظریه (در روایت والرشتاینی آن) به شکلی مشخص توانسته تبیینی از موجودیت نظام بین‌الملل بر مبنای نقش کارکردی آن در اقتصاد جهانی ارائه کند و این وجه تمایز و برتری اصلی آن از نظر روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. درست است که نظریه‌های ساختاری در روابط بین‌الملل مانند نواقعی‌گرایی مطرح هستند، اما آنها به چرایی و چگونگی شکل‌گیری روابط بین‌الملل آن گونه که

هست و نظام بین‌الملل موجود نمی‌پردازند، بلکه توضیح می‌دهند که دولت‌ها در چنین نظامی تحت فشارهای ساختاری چه رفتاری خواهند داشت. اما نظریه نظام جهانی می‌تواند به ما بگوید که چرا نظام دولتی چنان است که هست. می‌توان گفت که نگاه تاریخی والرشتاین نیز کم و بیش چگونگی شکل‌گیری این نظام را توضیح می‌دهد.

در عین حال باید توجه داشت که تأکید بیش از حد بر اهمیت پویایی‌های اقتصادی می‌تواند ما را از توجه به پویایی‌های سیاسی نظام غافل سازد. همچنین گفته می‌شود که والرشتاین در بحث راجع به عملکرد نظام بین‌دولتی چندان از برداشت‌های واقع‌گرایانه فراتر نمی‌رود. او نیز گاه از موازنه قدرت سخن می‌گوید، گاه بر قواعد نظام تأکید دارد، و نیز از نقش همون در نظام می‌گوید. (Hobden 1998: 161)

اما والرشتاین از ابعاد مختلف دیگری نیز مورد نقد قرار دارد که با توجه به هدف این مقاله، به محدودیت آن با توجه به دیدگاه انتقادی‌اش اشاره می‌کنیم. ساختارگرایی والرشتاین به یک اعتبار نقطه ضعف اصلی آن را تشکیل می‌دهد. او عملاً جایی برای کارگزاری در نظام باقی نمی‌گذارد. همان‌گونه که دیدیم، دولت‌ها محصول نظام هستند و در نتیجه، نمی‌توانند برای تغییر آن کاری از پیش ببرند. دولت‌ها اسیر فشارهای ساختاری می‌باشند که راه‌گریزی از آنها نیست. او فقط در برخی از شرایط خاص قائل به این است که دولت‌ها می‌توانند با استفاده از فرصت‌های ساختاری جایگاه خود را از پیرامون نظام به شبه‌پیرامون منتقل سازند، اما خود نظام را نمی‌توانند تغییر دهند. سایر کارگزاران نیز به همین ترتیب، وجه کارگزاری خاص و بارزی ندارند. همان‌گونه که دیدیم، والرشتاین به کنشگران غیردولتی به ویژه جنبش‌های اجتماعی نیز توجه دارد، اما عملاً جز در دوران گذار و بحران کاری از آنها بر نمی‌آید. به علاوه او در این مورد صراحت دارد که «مخالفت سازمان‌یافته به خودی خود محصول نظام است و از بطن آن زاده شده است و بنابراین، بخشی از همان توسعه خطی ساختارهای نظام تلقی می‌شود.» (والرشتاین ۱۳۷۷: ۱۵۵) این جبرگرایی او و عدم توجه او به رابطه متقابل و قوام متقابل کارگزار و ساختار مورد نقد بسیاری از جمله الکساندر ونت (1985) بوده است.

از طرف دیگر، والرشتاین راهی برای بهبود نظام در نظر نمی‌گیرد. امکان تغییر نظام وجود

دارد، اما در مقابل، امکان تغییر جدی در نظام موجود به معنای عادلانه‌تر شدن آن بسیار اندک است. این به معنای آن است که کاری در جهت بهبود، عادلانه‌تر شدن، یا تغییرات معنادار ولو محدود در درون نظام نمی‌توان کرد و فقط باید منتظر تحولات ساختاری ماند تا نظام را به اضمحلال بکشاند و تنها در این شرایط شاید بتوان نقشی برای کارگزاری در نظر گرفت. اما همین پذیرش نقش کارگزار در دوران گذار نیز در درون نظریه والرشتاین به اندازه کافی مورد نظریه‌پردازی قرار نگرفته است.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی

۱ - والرشتاین، امانوئل (۱۳۷۷)، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی. ترجمه پیروز ایزدی. تهران: نشر نی.

### ب - لاتین

- 1 - Bach, R. L. (1980) "On the Holism of a World-System Perspective." In Hopkins and Wallerstein, eds.
- 2 - Frank, A. G. and B. K. Gills (1997) "The 5,000 Year World System: An Interdisciplinary Introduction." In Frank and Gills, eds.
- 3 - Frank, A. G. and B. K. Gills, eds. (1997) *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?* London and New York: Routledge.
- 4 - Goldfrank, W. L. (2000) "Paradigm Regained? The Rules of Wallerstein's World-System Method." *Journal of World-Systems Research* XI, 2: 150- 95.
- 5 - Harvey, F. P. and Brecher, M., eds. (2002) *Critical Perspectives in International Studies*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- 6 - Hobden, S. (1998) *International Relations and Historical Sociology: Breaking Down Boundaries*. London and New York: Routledge.
- 7 - Hopkins, T. K and Wallerstein, I., eds. (1980) *Processes of the World-System*. Beverly Hills and London: Sage.
- 8 - Mingst, K. and Snyder, J., eds. (2001) *Essential Readings in World Politics*. New York: W. W. Norton & Company.

- 9 - Wallerstein, I. (1974) "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System: Concepts for Comparative Analysis." *Comparative Studies in Society and History* 14, 4: 387-415. (Reprinted in Mingst and Snyder, eds., 2001).
- 10 - Wallerstein, I. (1976) *The Modern World-System: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century*. New York: Academic Press.
- 11 - Wallerstein, I. (1979) *The Capitalist World Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 12 - Wallerstein, I. (1980) "The Future of the World Economy." In Hopkins and Wallerstein, eds.
- 13 - Wallerstein, I. (1990a)
- 14 - Wallerstein, I. (1990b) "Societal Development or Development of the World-System?" in M. Albrow and E. King, eds., *Globalization, Knowledge and Society*. London: Sage.
- 15 - Wallerstein, I. (1996) "The Interstate Structure of the Modern World-System." In K. Booth and M. Zalewski, eds., *International Theory: Positivism and Beyond*. Cambridge: Cambridge University Press. (Reprinted in Linklater, ed., 2000).
- 16 - Wallerstein, I. (1997) "World System Versus World-Systems." In Frank and Gills, eds.